

# تئودور رتکی در دشت دور

اسطوره ای که بلیک می آفریند همچون «فرزند گمشده» است. آرک یک انسان طبیعی را نمایندگی می کند که در مراحل مختلف رسیدن به بلوغ، با انسان سالخورده «یوریزن» مخالفت می ورزد تا آنکه سرانجام خود نیز به سن سالخوردگی می رسد و در آنجاست که دوباره دور مخالفت فرزندان و پدران ادامه پیدا می کند. استعاره مخالفت فرزندان و والدین و نزاع همیشگی نو و کهنه، یکی از تم های اصلی آثار بلیک است و بویژه در همین نقطه است که ارتباط نحله فکری بلیک و رتکی آشکار می گردد.

در شعر بلیک، آرک فرزند لُس است. والدین آرک او را به سنگی زنجیر می کنند و تلاش آرک برای آزادی، آغازگر تلاش بی پایان او بویژه بر علیه یوریزن - نماینده چهره منطقی و نظم تخطی ناپذیر حیات - جلوه می کند. این نظم آهنین، یادآور پدر رتکی در مجموعه شعر «پسر گمشده» است. رتکی نیز همچون بلیک، نوعی رستگاری را می طلبد که وحدت او را با جهان - پس از یک دوره سقوط - محقق سازد. پدر رتکی، اُتو، به یوریزن شبیه است. او که گلخانه را در تملک خود دارد، همچون خداوند، قدرتمند و در عین حال ترساننده است. مادر رتکی، با حالتی منفعل، تنها در پیش زمینه حضور دارد. گلخانه یک محیط فرهنگی کنترل شده است که از طبیعت وحشی اطراف آن، همچون بهشتی بر روی زمین، تمایز یافته است و رتکی در تمامی عمر سعی داشت که اهمیت نماد کلیدی گلخانه را در زندگی و شعر خود کشف نماید.

مجموعه شعر رتکی با عنوان «دشت دور» آخرین گواه ارتباط شعر رتکی با بلیک است. در گروه اشعار «زنجیره آمریکای شمالی» در مجموعه «دشت دور» جستجوی رتکی برای رسیدن به آرامشی آشوب ناپذیر ادامه می یابد. تنها در جهان هنر است که انسان سقوط کرده به جلجتای نوین خود دست می یازد. در آنجاست که انسان و خدا در قالب شاعر ملهم، به اتحاد نهایی خود می رسند و عمل شعر - اسطوره از مرحله نمادین به مرحله ای ارتقا پیدا می کند که حقیقت روحانی تجسم می یابد. آخرین شعر مجموعه «دشت دور» خلاصه ای است فشرده از رابطه پیچیده رتکی با بلیک، نوعی جشن و پایکوبی در آستان جهان شاعرانه بلیک.

تئودور رتکی زمانی در مقاله ای با عنوان چگونه مانند شخص دیگری بنویسیم، نوشت: «در دوره ای که مفهوم زمانتیک شاعر ملهم، هنوز از اعتبار برخوردار است، تقلید واقعی به شجاعت نیاز دارد. جُریزه می خواهد که کسی در برابر یک سبک درخشان قد علم کند و با پدر ادبی خود پنجه در پنجه بیفکند.» در این مقاله، رتکی سعی داشت که تقلید صرف - تکرار طوطی وار برخی از تأثیرات ناشی از یک سبک - را از تقلید واقعی که با نوعی رویارویی با صاحب اصلی سبک و آفرینش دوباره دیدگاه ادبی وی مربوط می شود، از یکدیگر متمایز نماید. رتکی خود به معنایی خلاق، پیرو و مقلد بلیک بود و بلیک به معنای عمیق کلمه، بیشترین تأثیر را بر سبک ادبی رتکی به جای نهاد. بلیک و رتکی هر دو به نوعی اسطوره سازی شخصی دست زدند که در آن شخصیت های آفریده شده توسط شاعر نه تنها به نحوی نمادین، سطح دیگری از واقعیت را نمایندگی می کنند بلکه به تدریج به سمت تجسم حقیقی آن واقعیت پیشروی می نمایند و به سطح عرفا ارتقا می یابند. چنانکه نور ترپ فرای در کتاب «تقارن ترسناک» اشاره نموده است: «خدای واقعی برای این شاعران، آفریننده جهان به معنای آرتدکس آن نیست، بلکه یک کلام خلاق و بی حد و مرز است... وحدت با چنین خدایی، تنها با تلاش در راستای دیدگاهی امکان پذیر است که نه تنها دوگانگی ذهنیت و عینیت را مُنکر است، بلکه حتی تضاد میان «بودن» و «نبودن» را نیز به چالش می گیرد.»

رتکی در آخرین مجموعه شعرش با عنوان «دشت دور» به نوعی بُهت فلسفی می رسد و بویژه در گروه اشعار «زنجیره آمریکای شمالی»، وی با یکسان انگاری ملکوت آسمان و جسم خویش به دیدگاه بلیک در «اورشلیم» نزدیک می شود. تفاوت اصلی در آنجاست که بلیک در «اورشلیم» از کتاب «عهد جدید» الهام پذیرفته است و رتکی از کتاب «عهد عتیق». اما تأثیرات بلیک حتی در نخستین آثار رتکی همچون مجموعه «پسر گمشده» نیز آشکار است که در آن رتکی نوعی اسطوره شخصی را خلق می کند که کودک در دوران رشد خود، برای رسیدن به یک هویت خاص و برگزیدن از پدر - که می توان او را هم به معنای پدر واقعی و هم پدر ادبی تفسیر نمود - با ناملایمات پنجه در پنجه می افکند. شخصیت «آرک» در



ONCE MORE, THE ROUND

What's greater, Pebble or Pond?  
What can be known? The Unknown.  
My true self runs toward a Hill  
More! O More! Visible.

Now I adore my life  
With the Bird, the abiding Leaf,  
With the Fish, the questing Snail,  
And the Eye altering all;  
And I dance with William Blake  
For love, for Loves sake;

And everything comes to one,  
As we dance on, dance on, dance on.

زبان «زنجیره آمریکای شمالی» ریشه در سنت های زبانی گوناگونی دارد، ریتم آیه های انجیل، سطرهای بلند شعر ویتمن، لحن اندیشمندانه شعر استیونس و نیز فخامت شعر الیوت- در «چهار کوارتت» - همگی تأثیراتی در این اشعار داشته اند، اگر چه هیچیک از آنها مسلط بر لحن شعر نگشته است. تصویر مرکزی این اشعار، تصویر سفر است، نه تنها سفر به مکانی جدید بلکه سفر به فرمی جدید. در این اشعار می توان دوره های طبیعی رشد جسمی شاعر را به همراه رشد روانی و احساسی او مشاهده نمود. لذتی که از خواندن این زنجیره اشعار حاصل می شود، ناشی از توزیع ایده های شعر در یک ساختار دایره ای است که به مرور در طول شعر خود را آشکار می سازند و گسترش مضمون و تم را می توان در حین گسترش این شعر تجربه کرد. تصاویری که به موازات یکدیگر در شعر تعبیه گردیده اند، همچون سیکل های دایره ای زندگی گیاهی در برابر چرخش چرخ های یک اتومبیل که در برف گیر افتاده است، دو جنبه متفاوت حرکت دایره ای را آشکار می نمایند، از یک سو تعادل ظریف حیات و از سوی دیگر، نومیدی و یأس حاصل از در جا زدن. همچنین تلفیق مناظر طبیعی و ادبیات صوفیانه، تعادل میان مجرد و عینی را در شعر محقق می سازد. در اشعار «زنجیره آمریکای شمالی» اتحاد با ابدیت با استعاره های مرگ و آب روان تداعی می گردد. در این اشعار، آب شاعر را احاطه نکرده است ولیکن دائماً او را تهدید می کند و شاعر این تهدید معلق شدن در آب را هر چه بیشتر درونی می سازد و ایده بی وزنی را تجربه می کند. آب در هنگام رسیدن به یک مجرای تنگ، سرعت بیشتری می یابد و شاعر را که در اندیشه مرگ است با نیروی بیشتری به سوی این مجرای تنگ می راند. تصاویر رانده شدن به درون تیرگی آب، برخلاف تصاویر تعالی و صعود، بر فرو رفتن در تیرگی درون دلالت می ورزند، از سوی دیگر،

فرو رفتن در آب، همانا غسل تعمید است. با بازگشت به گذشته و ادغام زمان حال و گذشته، شاعر از مجموعه خاطرات کودکی خود عبور می کند و به یک هویت جدید دست می یابد.

اشعار «زنجیره آمریکای شمالی» در سال ۱۹۶۴، یک سال پس از مرگ رتکی، در مجموعه «دشت دور» به چاپ رسید. در این مجموعه، رتکی دوباره برای آخرین بار به گلخانه دوران کودکی خود باز گشت، اما این بازگشت در چهار چوبه بزرگتر قاره آمریکای شمالی صورت گرفت. نخستین شعر از این شش شعر بلند با عنوان «اشتیاق» به این نکته می پردازد که اگر تجلی ملکوت آسمانی در ضمیر درونی انسان است، اکنون این ملکوت پُر است از آلودگی و افسوس و آه. ضمیر درونی انسان را در جهان معاصر که پر از سرزنش و نفرت از خویشتن است، می توان در وضعیت شهرها و وضعیت محیط زیست انسان ها دید که پُر از آلودگی است.

In a bleak time, when a week of rain is a year,  
The slag-heaps fume at the edge of the raw cities:  
The gulls wheel over their singular garbage;  
The great trees no longer shimmer;  
Not even the soot dances.

این تصاویر، بی اختیار توصیفات فیتزجرالد در فصل دوم کتاب «گتسبی بزرگ» را به یاد می آورند درباره زباله های صنعتی پراکنده

می رسد که سفر شبانه او تازه آغاز گشته است، وقتی می گوید که «دهان شب هنوز گشاده است.» تاریکی را هنوز نمی توان به فراموشی سپرد. مناظر آمریکای شمالی مثلاً در ناحیه داکوتا، نوعی مناظر نمادین هستند تا ضمیر شاعر، اشتیاق خود را به آنچه سالم و طبیعی است، سیراب سازد. تأکید اولیه رتکی، وقتی «از سرزمین دریاچه های اندک» سخن می گوید، تأکید بیشتر بر عنصر خاک است (در برابر عنصر آب.) زیارت جسم در سرزمین وحشی با بوی مرگ همراه است، شاعر بوی پوسیدن جسد بوفالوها زیر آفتاب را حس می کند.

در تدارک برای سفر در آمریکا، رتکی خود را با بومیان سرخپوست آمریکا همراه می سازد:

Old men should be explorers?  
I'll be an Indian.  
Ogalala?  
Iroquois.

در اینجا بازتاب اثر تی.اس.الیوت را در دومین بخش شعر «چهار کوارتت» می توان شنید. تی.اس. الیوت چنین سروده است:

Old men ought to be explorers  
Here or there does not matter  
We must be still and moving  
Into another intensity  
For a further union, a deeper communion  
Through the dark cold and the empty desolation,  
The wave cry, the wind cry, the vast waters  
Of the petrel and the porpoise. In the end is my beginning.

«زنجیره آمریکای شمالی» نوعی پاسخ ادبی به الیوت است. سفر رتکی او را از بخش مید وست آمریکا به کرانه های اقیانوس اطلس در شمال غرب آمریکا می کشاند، از گل های رز گلخانه پدرش در میشیگان به یک رز وحشی در معرض بادهای دریایی که در سنگ ریشه کرده است. سفر الیوت، سفری به شرق است، به دور از آمریکا و به سوی اروپا و اما رتکی راه حل را در سرزمین مادری و طبیعت دست نخورده آن می جوید.

آب عنصر باروری است و دومین شعر «زنجیره آمریکای شمالی» با عنوان «تعمق بر کرانه رود صدف» آکنده از اشتیاق به بهبودی است. رود صدف محلی است که در آن آب تازه و آب شور به هم می پیوندند، محلی در جزیره ونکوور در خاک کانادا. در ابتدای شعر «تعمق بر کرانه رود صدف»، شاعر بر سنگی در کناره خلیج نشسته است، در حالی که دهانه رود در پشت او قرار دارد. با وجود آنکه فعالیت های طبیعی در جهان اطراف شاعر رو به افزایش است، وی از پیوستن به چنین تحرکی امتناع می ورزد و سعی دارد که پناه امنی از هجوم موج برای خود بجوید. او از یک طرف به ضرورت پیوستن به طبیعت،

در سطح شهرهای بزرگ امروزی. در واقع منبع آلودگی در ضمیر ماست و از این جهت انعکاس در ماندگی و ویرانی انسان معاصر در قالب کلمات یک شاعر مست بیان می شود که به تمسخر می گوید:

Saliva dripping from warm microphones,  
Agony of crucifixion on barstools.

بیداری تدریجی راوی از وضعیت ادبار و ویران خویش در بخش دوم شعر با دکلمه جملاتی از نمایشنامه های دوره ملکه الیزابت همراه است:

A wretch needs his wretchedness. Yes.  
O prid, thou art a plume upon whose head?

این جملات، دیدگاه اخلاقی سنتی را بیان می کنند که در آن غرور به نحوی ویرانگر مایه استیصال انسان است و بدبختی به همراه می آورد.

بخش سوم شعر، وزن آزاد اشعار ویتمن را به یاد می آورد با سطرهایی بلند که در آن شاعر اشتیاق بی حد و حصر خود را برای رهایی از ویرانی درونی خویش ابراز می نماید تا بتواند به آرامش آشوب ناپذیری در قلب «فرم» دست پیدا کند.

I would with the fish, the blackening salmon, and the mad lemmings,  
The children dancing, the flowers widening.  
Who sighs from far away?  
I would unlearn the lingo of exasperation, all the distortions  
of malice and hatred;  
I would believe my pain: and the eye quiet on the growing rose;  
I would delight in my hands, the branch singing, altering the  
excessive bird;  
I long for the imperishable quiet at the heart of form;  
I would be a stream, winding between great striated rocks in late  
summer;  
A leaf, I would love the leaves, delighting in the redolent disorder  
of this mortal life,  
This ambush, this silence,  
Where shadow can change into flame,  
And the dark be forgotten.  
I have left the body of the whale, but the mouth of the night is still  
wide;  
On the bullhead, in the Dakotas, where the eagles eat well,  
In the country of few lakes, in the tall buffalo grass at the base  
of the clay buttes,  
In the summer heat, I can smell the dead buffalo,  
The stench of their damp fur drying in the sun,  
The buffalo chips drying.

راوی با این اعتماد به نفس تازه به دست آمده، به این نتیجه

اوست مرتفع نگشته است، در آغوش کشیدن محیط اطراف، دشوار می نماید.

در شعر بعدی این زنجیره با عنوان «سفر به درون» شاعر اصطلاح «تمرین کردن» را برای رسیدن به مقصد خویش به کار می برد. در این شعر، رتکی با مقایسه برون آمدن از جلد خویش با یک سفر، چنین می سراید:

In the long journey out of the self,  
There are many detours, washed-out interrupted raw places  
Where the shade slides dangerously  
And the back wheels hang almost over the edge  
At the sudden veering, the moment of turning.

با اندیشیدن درباره راه های انحرافی خطرناک و غیر قابل پیش بینی در این سفر، رتکی دو بن بست مختلف را در این سفر بر می شمرد. نخستین بن بست، خطر طغیان شدید و غریدن به سمت دره های تنگ و باریک است و دومین بن بست، خطر تحلیل رفتن و مرگ است.

- Or the path narrowing,  
Winding upward toward the stream with its sharp stones,  
The upland of alder and birch trees,  
Through the swamp alive with quick sand,  
The way blocked at last by a fallen fir- tree,  
The thickets darkening,  
The ravines ugly.

به نظر می آید که این هر دو خطر، چنانکه زندگینامه نویس رتکی بنام آلن سیگر می نویسد، با بحران های افسردگی روانی رتکی ارتباط تنگاتنگ داشته باشد. رتکی با افزایش آگاهی خود و تمرین کردن، نهایتاً به نقطه ای می رسد که می تواند تصمیم بگیرد و برترس خود از مرگ غلبه نماید.

As a blind man, lifting a curtain, knows it is morning,  
I know this change:  
One one side of silence there is no smile;  
But when I breathe with the birds,  
The spirit of wrath becomes the spirit of blessing,  
And the dead begin from their dark to sing in my sleep.

چهارمین شعر «زنجیر آمریکایی شمالی» با عنوان «آبراه دراز» به نحوی بازیگوشانه و طنز آلود آغاز می شود. پرسش همچنان درباره چگونگی ایجاد ارتباط با جهان خارج است و شاعر نمونه هایی از نحوه ارتباط جانوران را با جهان خارج عرضه می کند:

Whether the bees have thoughts, we cannot say,  
But the hind part of the worm wiggles the most,  
Minnows can hear, and butterflies, yellow and blue,



اعتراف می کند و از سوی دیگر از پیوستن به طبیعت بیم دارد. پس قبل از هر جنبشی در روح خویش، شاعر باید بر مشکلی فائق آید و وی این پرسش را برای خود مطرح می کند که «چرا از هرگونه تماسی با جهان خارج امتناع می ورزم؟» برای تحقیق در این باره، او باید بخشی از جهان درونی خویش را به سطح بیاورد.

The self persists like a dying star,  
In sleep, afraid. Death's face rises afresh,  
Among the shy beasts, the deer at the salt-lick,  
The doe with its sloped shoulders loping across the highway,  
The young snake, poised in green leaves, waiting for its fly,  
The hummingbird, whirring from quince-blossom to morning - glory —

With these I would be.

او اگر مرزهای وجود خویش را بشکند و به چیزی خارج از خویش جذب گردد، یگانگی و هویت خود را از دست خواهد داد. ترس او آن است که اگر از خود جدا گردد، مرگ در انتظار او باشد. بدین ترتیب شاعر به نحوی بازیگوشانه سعی می کند تصور نماید که اگر از خویش جدا گردد و به حرکت بیرونی بیوندد، چه خواهد شد.

And I long for the blast of dynamite,  
The sudden sucking roar as the culvert loosens its debris of branches and sticks,  
Welter of tin cans, pails, old bird nests, a child's shoe riding a log,  
As the piled ice breaks away from the battered spiles,  
And the whole river begins to move forward, its bridges shaking.

چنانکه در طول این زنجیره اشعار دیده می شود، هر افزایشی در آگاهی شاعر، توانایی وی را برای پیوستن به اقیانوس افزایش می دهد؛ اما تا زمانی که ترس او به حل شدن در آنچه که خارج از

ریشه کرده است، در حالی که با نسیم حاصل از امواج، موج می زند، این گل در تاریکی ریشه کرده است و برخورشید ظهر آغوش گشوده است. در محلی که هر چیز در حال جنبش است، شاعر چشم و گوش خود را بروی جهان باز می کند.

I sway outside myself  
Into the darkening currents,  
Into the small spillage of driftwood,  
The waters swirling past the tiny headlands.

در سکوت شبانگاهی، وقتی امواج کاهش می پذیرند، شاعر از خود سرریز می شود.

I think of American sounds in this silence:  
On the banks of the Tombstone, the windharps having their  
say,  
The thrush singing alone, that easy bird,  
The killdeer whistling a way from me.

در پایان این زنجیره اشعار، شاعر جایگاه اصلی خود را یافته است، جایی در نقطه اشتراک خاک و آب.

I live with the rocks, their weeds,  
Their filmy fringes of green, their harsh  
Edges, their holes,  
Cut by the sea- slime, far from the crash  
Of the long swell,  
The oily, tar- laden walls  
Of the toppling waves.

در نزدیک این گل سرخ وحشی و در مرز خشکی و دریاست که عمق وجود شاعر شکل و فرم واقعی خود را پیدا می کند.

Near this rose, in this grove of sun- parched, wind- warped  
madronas,

Among the half- dead trees, I came upon the true ease of  
myself,  
As if another man appeared out of the depths of my  
being,  
And I stood outside myself,  
..... Beyond  
becoming and perishing,  
A something wholly other,  
As if I swayed out on the wildest wave alive,  
And yet was still.

منابع:

- 1- Balakian , Peter. 's far fields: the evolution of his poetry. Baton Rouge: Louisiana State UP, ۱۹۸۹.
- ۲- Stiffler, Randall. : the poet and his critics. Chicago: American Library Association, ۱۹۸۶.

Rejoice in the language of smells and dancing.

به نظر می آید که زبان کرم ها، زنبوران و پروانگان، زبانی است که شاعر نیز بتواند از آن استفاده کند؛ وی می خواهد با پیکر خود بیندیشد و از تمام حواس خود برای ارتباط با جهان استفاده کند. اما هر پیشرفتی برای شاعر با عقب نشینی های موضعی همراه است. هر حرکت شاعر به سمت غرب جغرافیایی با بازگشتی به مید وست و دوران کودکی او در میشیگان همراه است. از نظر رتکی، استفاده از تناقض، کلیدی برای رسیدن به حقیقت روحانی است و یکی از این تناقضات، احتیاج به عقب نشینی برای حصول به پیشرفت است. در این مرحله، شاعر تنها قادر است که اتحاد خود را با امواج اعلام کند و نه چیزی بیش از این.

I see in the advancing and retreating waters  
The shape that came from my sleep, weeping:  
The eternal one, the child, the swaying vine branch,  
The numinous ring around the opening flower,  
The friend that runs before me on the windy headlands,  
Neither voice nor vision.

در شعر پنجم «زنجیره آمریکای شمالی» بنام «دشت دور» که بلند ترین شعر این زنجیره نیز هست، رتکی دوباره توجه خود را از عنصر آب، به خاک معطوف می کند. او به دوران کودکی خود در میشیگان باز می گردد و دشتی را که در آن سوی گلخانه پدرش بود به یاد می آورد. اما در عین حال همچون دیگر شعرهای این زنجیره، حرکتی تدریجی به سمت آب، رودخانه و نهایتاً اقیانوس وجود دارد. او به یاد می آورد که چگونه در کودکی یاد گرفته بود که بر ترس خود از بی نهایت غلبه کند. این افکار، او را از ترسی که برای پیوستن به آب و خاک دارد، آزاد می سازد و احساس می کند که روحش در حال صعود است.

I feel a weightless change, a moving forward

As of water quivering  
before a narrowing  
channel  
When banks converge,  
and the wide river  
whitens.



آخرین شعر این زنجیره با نام «رُز» چکیده ای است از حرکت کل این زنجیره اشعار و آنچه که رتکی آموخته است.

تصویر مرکزی این شعر، یک رُز است که در معرض بادهای دریایی قرار دارد، نمادی از وجودی که بر مرزهای زمان و مکان چیره گشته است در حالی که بر جایگاه خود استوار مانده است؛ گلی که در سنگ